

گیریم حراستی در کار نباشد

یادم نمی‌رود اول رفتیم خرید. سر تا پایمان که نو شد رفتیم آبمیوه و بستنی خوردیم و بعد ظهر رفتیم سینما. آن روز، آن فیلم خیلی به من چسبید. با چه خیال راحتی داشتم فیلم می‌دیدم. یادش به خیر.

گفت: تو هم مثل مادر بزرگ‌ها وقتی سر نخ را می‌گیری تا آخر کلاف می‌روی.

گفتم: فهمیدم چه می‌خواستی بگویی. آدم اگر انگیزه و هدف داشته باشد به هر قیمتی می‌خواهد به هدفش برسد. یعنی گیرهای حراست نباید روی درس خواندن مان تأثیر بگذارد.

گفت: خودت بریدی و خودت دوختی؟

نخیر خانم. منظورم این است که چون آن روزها فکر و ذکرمان درس خواندن بود. ساده می‌گشتیم. به قول تو زندگی مرتاضی. حالا چطور شده که توی دانشگاه از آن زندگی ساده خبری نیست؟ مگر دانشگاه محیط علمی نیست؟ مگر نه این که فکر و ذکر همه باید درس خواندن و ارتقای فرهنگی باشد.

می‌کنم. حرفم سر این است که گیر دادن زیاد، آدم را جری‌تر می‌کند. تازه دانشگاه ما که مثل دانشگاه‌های دیگر نیست. یکی نیست به ایشان بگوید: بروند توی نمایشگاه کتاب همه دانشجویها را سیر کنند، تا حساب کار دست‌شان بیاید. گفت: مگر معیار بد حجابی، دانشگاه فلان و بهمان است؟ گفتم: نه پس دانشگاه خودمان است که اگر خدایی ناکرده هوس کردی مانتو رنگ شاد بپوشی یا روسری سر کردی باید جواب پس بدهی.

گفت: یادت می‌آید وقتی داشتیم برای ارشد می‌خواندیم؟ گفتم یادم نرفته هنوز. صبح ساعت هشت دم در کتابخانه بودیم. کتابدار بعضی وقت‌ها بعد ما می‌آمد. شب هم که تا بیرون‌مان نمی‌کردند از جایمان بلند نمی‌شدیم. زندگی مرتاضی. مهمانی تعطیل. پارک تعطیل. مسافرت تعطیل. خرید تعطیل. از وقتی تصمیم گرفتیم برای فوق بخوانیم تا روز بعد امتحان، مانتوی آبی نفتی ام تنم بود. یادت هست؟ فردای روز امتحان هیچ وقت

گفتم: این هم دانشگاه بود ما قبول شدیم؟ مردم هم درس می‌خوانند ما هم درس می‌خوانیم. یکی نیست به این‌ها بگوید که روی میر غضب‌ها را سفید کرده‌اند. دیروز داشت به رنگ مانتوی دختره گیر می‌داد. فکر کن! رنگ مانتو. دختره خردلی پوشیده بود با شلوار لی.

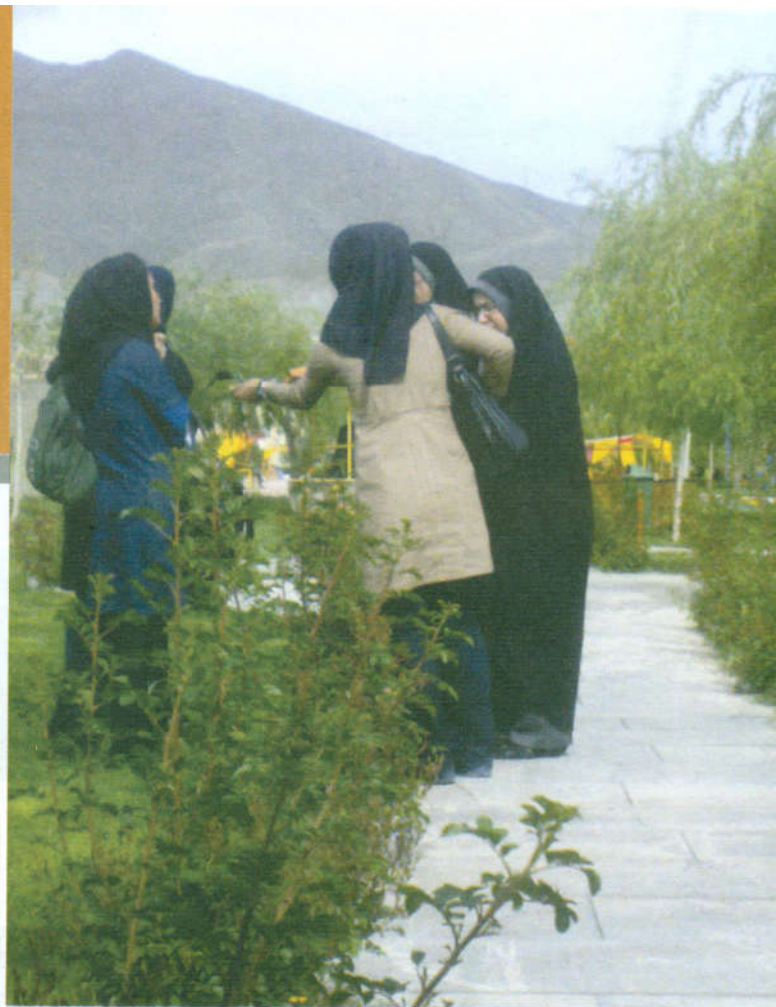
گفت: تو به خاطر گیر دادن به رنگ مانتوی دختره نسوخته‌ای.

گفتم یکی دو تا نیست که. هر روز گیر و گیر دارند. همین امروز به من گفت: کفش‌هایت پاشنه بلند است. به فهمیده گفت: مقنعه سر کن. وقتی پوشاندن مو ملاک است نمی‌دانم شال و مقنعه چه فرقی با هم دارند؟ کی می‌خواهند بفهمند ما همینیم که هستیم؟ زن... زن هم خواهی نخواهی دوست دارد زیبایی‌هایش را به رخ بکشد.

گفت: تو هم بدت نمی‌آید هم‌رنگ جماعت باشی‌ها.

گفتم: می‌بینی که خیلی جاها رعایت





گفتم: باز هم رفتی تو مدینه فاضله؟ خانم جان بیشتر کسانی که دانشگاه می آیند برای درس خواندن نمی آیند. همین که اسم دانشجو رویشان باشد کافی ست. بعد هم با نمره های لبریزی فارغ التحصیل می شوند و می روند پی کارشان.

گفت: دانشگاه هم باید مطابق میل آن ها اداره شود؟

شانه بالا انداختم و دهنم را یک وری کردم. یعنی نمی دانم.

گفت: اگر یادت باشد قبلا به این نتیجه رسیدیم که هر جایی مقررات خودش را دارد و باید به آن مقررات احترام گذاشت. دانشگاه های ما جدای از این که باید محیط اسلامی باشند، یک مکان علمی محسوب می شوند. کسانی که پذیرفته اند در این مکان ها درس بخوانند باید قوانینش را هم بپذیرند.

گفتم: کدام قوانین؟ اگر قانونی در کار بود و پیگیری داشت، اوضاع حجاب در دانشگاه ها به اینجانی کشید.

گفت: اصلا گیریم حراستی در کار نباشد و انتظامات اخلاقی وجود نداشته باشد. پس

تفاوت درس خوانده ها و درس نخونده ها از کجا باید معلوم شود؟ مگر دانشگاه یک مکان علمی نیست؟ مگر علم، فرهنگ را ارتقا نمی دهد؟ اگر قرار باشد یک فرد تحصیل کرده و یک آدم عامی به یک اندازه مواد آرایشی استفاده کنند و تابع یک مد لباس باشند و یک جور تیپ بزنند، یعنی درس خواندن و نخواندن یکی است؟ نه؟

گفتم: نمی شود که به خاطر دانشجو بودن از خیلی چیزها صرف نظر کرد. تازه وقتی جو غالب جامعه یک جور است دانشجوها چقدر می توانند متفاوت باشند؟

گفت: دست روی دست گذاشتن هم فایده ای ندارد. یا باید خود دانشجوها خودشان را جمع و جور کنند یا این که نیروی قهریه ای در کار باشد. گفتم: نیروی قهریه کار را خراب تر می کند.

گفت: ما باید بپذیریم که در راه حجاب خیلی کم کاری کرده ایم. باید به صورت درست فرهنگ سازی می شده که نشده و یا آن طور که باید از فرهنگ سازی جواب نگرفته ایم. حالا هم نباید از حراست دلخور باشیم باید بپذیریم که وضع پوشش یک زن مسلمان

یا فرهیخته این طور نباید باشد که هست. کسی منکر جاذبه های زنانه نیست. حرف این است که بیشتر خانم ها هنوز نمی دانند چطور باید در جامعه حضور داشته باشند. همان طور به مهمانی می روند که به دانشگاه می آیند و همان طور به عروسی و عزا می روند و این یعنی عقب افتادگی فرهنگی.

گفتم: تو راست می گویی، اما از این نکته هم نباید غافل شد که زندگی مدرن شده و بعضی از مردم حجاب و قید و بندهایش را به سنت می چسبانند.

گفت: آن ها اشتباه می کنند. چون، می شود با حجاب و اخلاق اسلامی زندگی کرد و در عین حال مدرن هم بود. اگر دین به درد جامعه مدرن و پیشرفته نمی خورد باید خیلی از کلیساها تا به حال تعطیل شده بود. از طرفی ما شیعیان منتظر امامی هستیم که بیاید و جامعه ای آرمانی برایشان بسازد. اگر داشتن جامعه آرمانی با مذهب جور در نمی آمد، خدا هرگز این امام را برای آخرین مرحله زندگی مردم در دنیا نگه نمی داشت.